بسم رب الشهدا



اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان

درآمدی بر مبانی فلسفه سیاست

جلسه اول

اولین قدم، بازگشت به خود است در حوزه مبانی فلسفه سیاست. یعنی نسبت به هر علمی و هر حوزه، وقتی انسان می‌خواهد دقت کند، اولین و شاید بزرگترین سؤالی که باید به آن پاسخ دهد، نسبت آن علم، آن رفتار یا آن موقعیت با خود انسان است. مثل یک درخواست و دعوتی که به شما می‌شود برای شرکت در کاری، مجلسی، مهمانی یا برای خوردن چیزی. در هر رابطه‌ای که پیام دوستی داده می‌شود، اولین و بزرگترین سؤال این است: این چه آورده‌ای برای من دارد؟ نسبتش با من چیست؟

این در حوزه مبانی شاید جزو اولین‌ها باشد از حیث اهمیت، البته ممکن است بعضی از مبانی ابتدا باید مطرح شوند از حیث رتبه و فضای معرفتی که سر جای خودش محفوظ است. سؤالاتی که مثلاً حوزه معرفت‌شناسی دارد باید پاسخ داده شود، اما از حیث اهمیت، نسبت آن رفتار یا آن علم با خودمان را باید بسنجیم. آورده حوزه سیاست برای ما چه خواهد بود؟ برای پاسخ به این باید نگاهی به خود داشته باشیم، نگاهی به سیاست داشته باشیم و سپس رابطه این‌ها را با هم بسنجیم تا پاسخ این سؤال روشن شود.

خب اول به خود می‌پردازیم تا اندازه‌ای که مجال باشد. بعد از اینکه به خود پرداختیم، نوبت به فضای دوم می‌رسد که نسبت با سیاست است. یکی از عزیزان از جامعه محترم پزشکان چندی پیش درباره مسائلی سؤال داشتند. از ایشان پرسیدم: "شما در آینده خودتان دنبال چه می‌گردید؟"

ما در دوران کودکی وقتی از هرکداممان سؤال می‌کردند، یک سؤال مشترک وجود داشت: "می‌خواهید در آینده چه کاره شوید؟" اما این سؤال که "می‌خواهید در آینده چه کاره شوید" مربوط به دوران طفولیت ما بود. اگر این سؤال را با دقت بیشتری بررسی کنیم، این نسبت را باید با خودمان بسنجیم، یعنی ببینیم در آینده می‌خواهیم چه شخصیت و چه موقعیتی داشته باشیم. بر اساس آنچه درباره آینده‌مان تأمل می‌کنیم و می‌خواهیم به آن موقعیت برسیم، علی‌القاعده باید تکلیف خود را مشخص کنیم، سوگیری و هدف‌گیری کنیم و راهکار خود را تعیین نماییم.

اینجا هم از همین حیث است. وقتی می‌پرسیم "من از آینده خودم چه چیزی را مطالبه می‌کنم"، شبیه همان سؤالی است که در کودکی از ما می‌پرسیدند، با این تفاوت که در کودکی می‌گفتیم مثلاً "می‌خواهم پزشک شوم، پلیس شوم یا عالم شوم"، اما در سنین بزرگسالی وقتی می‌گوییم "می‌خواهم در آینده خودم تحمل داشته باشم"، دیگر اسم موقعیت را نمی‌گوییم. دیگر نمی‌گوییم "پلیس بودن" یا هر عنوان شغلی دیگر، بلکه معمولاً با یک شخصیت از آن یاد می‌کنیم، یعنی آن شخصیتی که در ذهنمان بزرگ جلوه کرده و سعی می‌کنیم به آن برسیم.

خب این را دوستان باید برای خودشان تحلیل کنند. آن "خودی" که می‌خواهند در آینده به آن برسند، دارای چه خصوصیاتی است؟ مثلاً عرض می‌کنم: شما ممکن است در آینده خودتان اینطور تصور کنید. فردی را در نظر بگیرید از عزیزان نزدیک یا افرادی که با آنها تعامل دارید. بعضی از افراد را شما

تحسین می‌کنید. این نکته را جایی یادداشت کنید که: "من این فردی که الان تحسینش می‌کنم یا برایش احترام قائلم، چرا مورد تحسین من واقع شده؟"

فرض کنید یک پدر، یک استاد یا یک رفیق را می‌گویید: "آقا مثلاً این یک سخاوتی دارد، این یک دل دریایی دارد، خیلی دلش بزرگ است." خب وقتی شما این خصوصیت را از آن فرد جدا کردید، آن فرد تا الان رفیق شما بود، پدربزرگ شما بود یا یک معلم بود، اما وقتی این خصوصیت را از آن معلم جدا کردید، دیگر معلم نبود. آن "دل دریایی" را نگاه کردید. این خصوصیات در مجموع برای شما یک تابلو می‌سازد: "عجب! من در آینده دنبال چنین چیزی می‌گردم."

خب حالا سؤال: آیا این برای همه روشن است؟ خیر. خیلی‌ها هستند که این مسئله برایشان مغفول مانده. لذا طرف می‌رود دکترا می‌گیرد، شرکت تأسیس می‌کند، ازدواج می‌کند، فرزنددار می‌شود، درآمد خوبی هم کسب می‌کند، اما همین فرد وقتی به این موقعیت می‌رسد، راضی نیست. خیلی فراوان از این موارد داریم. خوب چرا راضی نیست؟ می‌گوید: "مثل اینکه من دنبال چیز دیگری می‌گشتم." این برایش مغفول مانده. وقتی می‌نشیند کنار یک بزرگ و در کنار آن فرد می‌گوید: "من آرامش دارم، من دنبال چنین شخصیتی می‌گشتم."

خب این بهتر است که ما ابتداً قبل از اینکه مراحل مختلف را طی کنیم - مخصوصاً برای عزیزانی که در دوره جوانی هستند - این سؤال را برای خودشان مطرح کنند. در ادامه راه برایشان آسان‌تر و هموارتر می‌شود. می‌گویند: "آقا من دنبال چنین شخصیتی می‌گشتم، می‌خواستم چنین شخصیتی را پیدا کنم."

یکی از عزیزانی که در حوزه هوافضا و فضای ماهواره بسیار موفق بود، بعد از چندی ایشان را در قم دیدم. بعد از جلسه که می‌آمدم، جلو آمدند و گفتند...

گفت: "حاج آقا، منو میشناسید؟"

گفتم: "چهره آشناست، ولی یادم نمیاد."

گفت: "آره، نزدیک ده سال پیش، شما فلان دانشگاه میاومدید. من اونجا بودم."

گفتم: "خب، چه کردی؟"

گفت: "من هیچی."

"من بلیط و پذیرشم رو هم برای ادامه تحصیل در مقطع دکترای نرم‌افزار گرفته بودم، اما مدام مردد بودم. میگفتم من دنبال این نمیگشتم. دنبال این نبودم که دکترا بگیرم و برم خارج از کشور کار کنم. تو ذهنم اومد که یه وقتایی وقتی مبلغین میاومدن دانشگاه، بعضی از دوستان کنار اینا آرامش داشتن. انگار مسئلهشون حل میشد. فهمیدم من دنبال یه شخصیت میگشتم، نه لزوماً طلبه بودن. یه شخصیت خاص مد نظرم بود. اومدم ببینم اون حالت رو توی قم و حوزه میتونم پیدا کنم یا نه."

گفتم: "حالا چی کار میکنی؟"

گفت: "پنجشنبه‌ها برنامه‌نویسی میکنم برای درآمدم."

گفتم: "به اون خواسته‌ات رسیدی؟"

گفت: "الان اگه بهم بگی مجبوری پول بدی و بمانی، همین کار رو میکنم. یعنی راهمو پیدا کردم. من دنبال یه شخصیت بودم."

حالا نگاه کنید، منظورم این جهت بود: دوستان باید یه ترسیمی از آینده شخصیتی که دنبالش میگردن داشته باشن. فرض کنید ده تا خصوصیت. اونوقت این ده تا خصوصیت میتونه توی یه پزشک باشه، توی یه خیاط باشه، توی یه خلبان باشه یا حتی توی یه راننده تاکسی. فرقی نمیکنه. مهم اینه که به اون شخصیت دسترسی پیدا بکنن.

این شخصیت یه مولفه‌هایی داره:

اولاً باید برامون روشن بشه

ثانیاً رسیدن بهش یه مدیریتی میخواد، یه تدبیری میخواد

شما برای رسیدن - فرض کنید - به رتبه اول کنکور، خیلی چیزا رو باید بدونید:

- باید تمام عناوین مرتبط با کنکور رو بدونید
- روش تست‌زنی رو بدونید
- مدیریت زمان رو بدونید
- و خیلی چیزهای دیگه

حالا سوال: اگه من و شما همه اینا رو بدونیم - یعنی هم بهترین روش تست رو بدونیم، هم از لحاظ محتوا عالی باشیم - و شرایط بیرونی هم مهیا باشه (یعنی هم شرایط خود امتحان، هم شرایط پیرامونی)، آیا این استلزام داره که حتماً جمعه نفر اول بشید یا جزو بهترین‌ها باشید؟

فرض کنید تا سه‌شنبه، همه آزمون‌های آزمایشی رو شرکت کردید و همه گفتن شما نفر اول کنکور هستید. آیا این تضمین میکنه که جمعه هم حتماً نفر اول کنکور بشید یا بین یک تا ده قرار بگیرید؟ با اینکه همه کنکورهای آزمایشی رو هم پشت سر گذاشتید؟ یعنی صرفاً این که محتواتون عالیه و روش تست‌زنی‌تونم عالیه و شرایط بیرونی هم مهیاست، آیا کافیه؟

آیا این کافیه یا چیزهای دیگه‌ای هم لازمه؟ عرض کردم، نگاه کنید: من محتوا رو میدونم، روش تست‌زنی رو هم میدونم به نحو عالی، شرایط بیرونی هم مهیاست (یعنی هم شرایط خود امتحان و هم اینا مهیاست). آیا این کافیه که شما اول بشید یا بین اول تا دهم قرار بگیرید، یا چیز دیگه‌ای هم لازمه؟

میخوام این مثال رو تکمیل کنم تا منظورم روشن بشه. نگاه کنید، ما یه فردی رو موضوع قرار دادیم که میخواد به یه شخصیت والا برسه. حالا یکی از اینا رو آوردیم پایین: میخواد مثلاً نفر اول کنکور بشه یا بین اول تا دهم قرار بگیره. از لحاظ محتوا عالیه، روش تست‌زنی‌شم عالیه، کنکورهای آزمایشی رو داده و همه این امتحانا گفتن که شما نفر اول هستید طبق داده‌هایی که از کل کشور جمع‌آوری شده. شرایط بیرونی هم مهیاست (فرض کنید شرایط امتحان و فضای سالن و اینا). اما دقت کنید به این مثال:

این فردی که تا سه‌شنبه بهش گفتن شما نفر اول هستید، طبق داده‌ها یه آدم خیلی حساسیه. نسبت به چی؟ نسبت به تیکه‌هایی که بهش میندازن، جملاتی که بهش میگن، کنایه‌هایی که میزنن. یه جمله بهش بگی، میره تو فکر. یا جزو اون آدماییه که یه فیلم تخیلی میبینه و تخیلش درگیر میشه. دیدید بعضی‌ها یه صحنه میبینن و تا چند ماه ذهنشون درگیر اون صحنه فیلم میمونه؟ یا یه آدمیه که اگه باد کولر مستقیماً بخوره بهش، یهو حالت سرماخوردگی بهش دست میده. یا بعضی‌ها رو دیدید که لبنیات و پنیر و شیرینی میخورن و سردرد میگیرن.

خب، چهار تا مثال گفتم، مثال‌های ساده و پیش‌پاافتاده:

۱. کسایی که بهشون تیکه میندازید، میرن تو فکر

۲. فیلم تخیلی میبینن و تخیلشون درگیر میشه

۳. باد کولر میخوره و سرما میخورن

۴. لبنیات میخورن و سردرد میگیرن

ذهنشان درگیر تخیلات می‌شود برای مدت‌ها. یا افرادی که با تابش باد کولر یا مصرف برخی مواد غذایی دچار دل‌درد یا سردرد می‌شوند. این فرد تا سه‌شنبه در کنکور آزمایشی نفر اول بوده، اما اگر سه‌شنبه بگویند: "ما که آماده‌ایم، بیایید مهمانی پیروزی بعد از انتخابات را پیش از کنکور برگزار کنیم" - به جای اینکه شنبه بعد از کنکور مهمانی بدهند، پنجشنبه برگزار کنند - حالا پنجشنبه مهمانی داده‌اند و نزدیکان آمده‌اند و گفته‌اند: "اصلاً دوم شدن در حق تو ظلم است!" این فرد که از آن افراد حساس است، می‌گوید: "عجب! نکند دوم شویم. اگر دوم شویم مردم چه خواهند گفت؟" همین کافیست تا ذهنش برای مدتی درگیر شود و تمرکزش را از دست بدهد.

یا از آن افرادی است که می‌گوید: "ما که آماده‌ایم، بگذارید فیلمی ببینیم" و شروع می‌کند به دیدن فیلم تخیلی. ناگهان تخیلش درگیر می‌شود. می‌خواهد امتحان بدهد، اما یکی دو شب قبل از آن شروع به تماشای فیلم کرده و ذهنش درگیر است. یا صبح روز امتحان می‌گوید: "حالا که آماده‌ایم، بگذارید هرچه دلمان می‌خواهد بخوریم" و ناگهان مزاجش به هم می‌ریزد.

سوال اینجاست: این فرد از لحاظ محتوای درسی و روش تست‌زنی عالی بود، اما اگر یکی از این چهار عارضه‌ای که گفتیم را نداند، کافیست تا تمام زحماتش هدر رود. مثال‌های روشنی هم در این زمینه وجود دارد. به نظر شما اگر این راه‌ها را هم بداند، باز کافیست؟ یعنی فرض کنیم هم محتوا را می‌داند، هم روش تست‌زنی را، و هم تمام این عواملی که ذکر کردم را می‌شناسد. آیا باز هم کافیست یا نکته دیگری باید اضافه شود؟

نگاه کنید، این فرد محتوا را می‌داند، روش تست‌زنی را هم می‌داند، نکات مرتبط با تغذیه، خواب، فیلم و روابط اجتماعی را هم می‌شناسد. اما نکته‌ای که در سخنان دوستانم بود، دقت درستی بود: حالا باید این‌ها را انجام دهد، تدبیر کند، مدیریت کند. "من می‌دانم، اما الان دلم می‌خواهد فیلم ببینم. می‌دانم اگر این فیلم را ببینم، تخیلم درگیر می‌شود و به امتحانم ضرر می‌زند، اما میل من به آن سمت کشیده می‌شود." یا: "الان دلم می‌خواهد این خوراکی را بخورم. با اینکه می‌دانم اگر الان بخورم، در جلسه امتحان سردرد می‌گیرم، اما باز هم میل به خوردن دارم."

اینجاست که باید به این نکته اشاره کنیم: ما دو بعد داریم، عزیزان:

1. آنچه می‌دانیم

2. آنچه میل ما به سمت آن کشیده می‌شود

حتماً توجه کنید: "آنچه میل ما به سمت آن کشیده می‌شود" یعنی چه؟ نگاه کنید، یک فرد دیابتی می‌داند قند برایش ضرر دارد و برایش شیرینی آورده‌اند، اما میلش دقیقاً برخلاف این است - میل شدیدی به شیرینی دارد. حالا فرض کنید همین فرد دیابتی، خودش پزشک متخصص هم باشد. بسیار خب! تا زمانی که نتواند آنچه را می‌داند بر آنچه میل دارد غلبه دهد، هیچ کاری انجام نشده است، حتی اگر در زمینه غدد و دیابت پروفسور باشد.

پس نکته مهم اینجاست: ما چیزهای زیادی را می‌خواهیم که مطلوبمان است. اما:

1. خیلی وقت‌ها شرایط رسیدن به آن را نمی‌دانیم

2. شرایط بیرونی هم - همانطور که گفتید - خیلی‌اش در اختیار ما نیست

اما همان بخشی که در اختیار ماست - یعنی چیزهایی که می‌دانیم - خیلی‌اش را نمی‌توانیم بر امیالمان حاکم کنیم.

می‌گویند: "فلانی شروع به غیبت کرد." خب می‌دانست غیبت کردن بد است، مطلوب نیست، حرام است. "آقا چرا غیبت می‌کنی؟ تو که می‌دانی!" می‌گوید: "آره، ولی دلَم می‌خواهد پشت سر فلانی حرف بزنم." یعنی چه؟ یعنی فرد می‌داند این کار درست نیست، اما میلش خلاف دانسته‌هایش او را به حرکت درمی‌آورد.

و انسان اساساً اینگونه است. الان میل انسان به استراحت است - طبیعتش اینگونه است. اما از طرف دیگر، همین انسانی که میل به استراحت دارد، شناختش به او می‌گوید: "خوب است نیم‌ساعتی گفتگو کنیم، این مطلب را بدانیم." حالا ممکن است کسی بگوید: "جلسه درسی که الآن هست، الزامی نیست، بگذارید سریال ببینیم. از این جلسات زیاد است."

می‌گوید: "حالا بگذارید استراحتی بکنیم، همین مقدار حضور در جلسه کافی است." خب این میل، میل من هم هست. میل من هم این است که الان زودتر بخوابم - خیلی بهتر از این است که ساعت ۱۱ یا ۱۱:۳۰ بخوابم - اما گاهی می‌گوییم: "این بحث ضروری است، باید بر میل خودم غلبه کنم و درباره آن گفتگو کنم."

این نتیجه‌ای است که از این رفت و برگشت‌های فکری که در این جلسات داشتیم به دست می‌آید. دقایقی که با هم بودیم، پرده از حقیقتی برمی‌دارد که برای همه زندگی ماست، نه فقط برای این علم. من این را جزو مبانی این علم آوردم، اما این جزو مبانی زندگی ماست. مخصوصاً وقتی به سیاست می‌رسیم، می‌بینیم: "عجب! آنچه ما به عنوان علم سیاست می‌شناختیم، با واقعیت سیاست فاصله زیادی دارد."

ما معمولاً سیاست را اینگونه می‌بینیم (در ذهن بسیاری اینگونه است): "داریم درباره اقتصاد صحبت می‌کنیم، حالا درباره سیاست هم صحبت می‌کنیم" یا مثلاً فردی درباره انرژی هسته‌ای صحبت می‌کند و درباره سیاست هم صحبت می‌کند - آن را به عنوان یک رشته می‌بینند. در حالی که اینطور نیست.

برخی علوم اینگونه نیستند که صرفاً به آنها بپردازیم (البته این بحث را با هم ادامه می‌دهیم). برخی علوم با ساحت‌های مختلف زندگی ما در ارتباط هستند، از جمله همین مثالی که دیدم و خلاصه آن را بیان می‌کنم:

انسان - همانطور که در ابتدای بحث پرسیدیم - می‌خواهد به چیزی برسد، به شخصیت والایی در زندگی‌اش دست یابد. این مسیر را می‌خواهد طی کند، مثل همان مثال کنکور که زدیم: فرد می‌خواهد نفر اول شود. برای رسیدن به این هدف، باید چیزهای زیادی بداند: هم محتوا، هم روش تست. اما علاوه بر این‌ها، باید چیزهای دیگری هم در زندگی بداند: روابط اجتماعی، تغذیه و موارد مشابه. اما باز هم این‌ها کافی نیست. جایی می‌رسد که انسان می‌گوید: "من خیلی چیزها را می‌دانم، اما نمی‌توانم آنچه می‌دانم بر امیالم حاکم کنم." چون میلش به سوی دیگری می‌رود.

اختلافی بین دو استاد و شاگرد بود: افلاطون و ارسطو. افلاطون می‌گفت: "هر که خوبی (فضیلت) را بشناسد - یعنی خوبی‌ها را بداند - ملازم با فضیلت است. معرفت مساوی با فضیلت است. اگر کسی خوبی را بداند، صاحب فضیلت است و به فضیلت می‌رسد." ارسطو که شاگرد او بود (مرحوم ارسطوی فیلسوف) در پاسخ به استادش می‌گفت: "نه، ممکن است بسیاری خوبی‌ها و بدی‌ها را بشناسند، اما به آن‌ها پایبند نباشند و عمل نکنند." بنابراین می‌گفت: "معرفت مساوی فضیلت نیست."

این اختلاف استاد و شاگرد، یک اختلاف تاریخی است. ما الان بخش کوچکی از آن را با هم مرور کردیم و دیدیم: "بله، ما خیلی چیزها را می‌دانیم، اما به آن‌ها پایبند نیستیم." یا در حوزه عمل: فرد می‌داند کنکورش خراب می‌شود، اما می‌نشیند فیلم می‌بیند. می‌داند اگر با فلان دوست معاشرت کند، به تدریج درهای مختلفی باز می‌شود، اما می‌گوید: "بگذار برویم ببینیم چه می‌شود" - با اینکه می‌داند، باز هم برای خودش راهی باز می‌کند.

این نمونه‌ای از ارتباط انسان ابتدا با خودش است، و بعد باید تحلیل کنیم این ارتباط با خود چه نسبتی با حوزه سیاست پیدا می‌کند. آنگاه می‌توانیم مبانی دیگر را هم کم‌کم وارد کنیم و درباره آن‌ها گفتگو کنیم.

پایان

تهیه و تنظیم:
معاونت خواهران واحد سیاسی اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان
طراح:
معاونت رسانه و روابط عمومی اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان

بسم رب الشهدا



اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان

درآمدی بر مبانی فلسفه سیاست

جلسه دوم

Scanned with CamScanner

مبانی انسان‌شناختی در سیاست

این مختصری که در محضر عزیزان هستیم، انشاالله امشب می‌خواهم بر این جهت تأکید کنم که مبانی حوزه سیاست، مبانی انسان‌شناسانه هم دارد. این مبانی انسان شناسانه جلوه‌هایی است که شاید برخی را اشاره کرده‌ایم و در جلسه گذشته هم به آن اشاره شده است.

سوگیری سیاست بر اساس تعریف انسان

این سوگیری سیاست بر اساس اینکه موضوع این تدبیرِ کلان چیست، فرق می‌کند. شما نگاه کنید، برخی از اندیشمندان حوزه سیاست اساسا انسان را به منزله برخی موجودات می‌بینند. حالا برخی... شاید او... و برخی دیگر حتی برخی از آنها اشاره کردند به جای انسان، گرگ را مثال زدند و گفتند انسان‌ها به منزله گرگ‌های همدیگرند. ولشان بکنید، همدیگر را بالاخره به هم آسیب می‌زنند.

تأثیر رویکرد انسان‌شناختی در سیاست

این رویکرد در چگونگی سیاست‌ورزی و فهم سیاست خیلی مؤثر است. ما انسان را دارای چه خصوصیاتی می‌دانیم؟ الان در جمعی محضرشان هستیم، همه عزیزان دنبال چه‌می‌گردند؟

مثال شرطی‌سازی پاولوف

وقتی من فکر می‌کنم، همین هفته گذشته بود، فکر می‌کنم در جمعی از اساتید علوم پزشکی، یکی از سروران پزشکمان - حالا آنجا البِته موضوع علم و دین بود - ولی ذیل یکی از سوال‌ها، ایشان فرمودند که اساسا انسان... مثالشان هم همان شاید دوستان شنیده‌اند (اسم نمی‌برم) ولی همان مثل شبیه شرطی‌سازی پاولوف. مثل یک موجودی که هی برایش غذا بگذاری، زنگ بزنی، بعد تشویقش کنی، بعد تنبیهش کنی. این موجود هی بر اساس آن چیزی که تشویق کردید و تنبیه کردید، سوگیری پیدامی کند، جهت‌گیری پیدامی کند.

بررسی این نگاه به انسان

خوب اگر ما انسان را اینگونه ببینیم، مثل برخی از موجودات که نسبت به عوامل واکنش نشان می‌دهند، خب این خیلی فرق می‌کند. یعنی او خوبی انجام می‌دهد چون مثلا تشویق شده، یا بدی را انجام نمی‌دهد چون تنبیه شده. خب این یک بعد انسان است. برخی انسان‌ها اینگونه هستند. اما واقعا آیا انسان به منزله یک موجود به این معناست؟ برخی از موجودات و حیوانات که شما بخواهید تمام رفتارها و

Scanned with CamScanner

الگوهای حاکم بر رفتارشان را بر اساس تشویق و تنبیه، شبیه یک حیوان مطالعه کنید

کاربرد این نگاه در جامعه‌سازی

برخی قبول دارند، برخی شاید اینگونه باشیم ما انسان‌ها، یا در برخی رفتارهایمان اینگونه باشیم. اما آیا انسان اینگونه است؟ خب این علامت سوالی است. وقتی شما انسان را اینگونه دیدید، علی‌القاعده جامعه هم وقتی خواستید تدبیر کنید و قانون گذاری و امر سیاست را برایش طراحی کنید، خوب همین کار را می‌کنید. یک دفعه می‌آید بر اساس جرائم، بر اساس کنترل... فرض کنید هوشمند... این‌ها را به جایی می‌رسانید که این‌ها نسبت به برخی حتی آشغال انداختن هم شرطی‌اند. یعنی دیگر آشغال هم روی زمین نمی‌اندازند، جرأت نمی‌کنند بیندازند، چون مثلا یک جریمه‌هنگفتی کردیدیابالاخره تنبیهی کردید.

پرسش اساسی

آیا واقعا همه انسان‌ها با این فضا، آن انسانیت خودشان را در بستر جامعه بروز و ظهور می‌دهند؟ بله، جامعه قانون می‌خواهد، ضمانت اجرا هم می‌خواهد. اما عرضم چیز دیگری است. عرضم این است که انسان را چه تعریف کردید؟ شما چه نگاهی به آن انسان دارید؟ آیا انسانی که خودش بر اساس همان چیزی که دارد، آزمون و خطا می کند، برخی از بالاخره واکنش‌ها را از خودش نشان می‌دهد که در آن ارزش هم هست، رشد هم هست...

بحث ارزش حیوانات

حالا خاطرم نیست هفته گذشته برای همین عرض کردم. دوستان ببینیم... خلاصه بحث‌ها را... من این مثال را عرض می‌کنم اگر هم گفته شده، شاید تأکید بر آن بد نباشد. ما نسبت به حیوانات موضعمان چیست؟ برخی مثل الان که من وقتی از حیوانات و ایِن صحبت کردم، شاید برخی اینگونه ما را متهم کنِند که شما برای حیوانات مثلا ارزش قائل نیستید. نه، عرض ما این نیست. اصلا ما چند جهت را داریم.

مناظره با یک آتئیست

یک آتئیست معروفی بود در یکی از بحث‌ها: شما برای انِسان، برای حیوانات ارزش قائل نیستید. عرض کردم که: چرا؟گفت: چون شما مثلا حیوان را نجس می‌دانید. من به او گفتم که: خب نجاست یعنی چه؟گفت: نجس یعنی همین دیگر، نجس دیگر. گفتم: نه، خب نجس شما تعریف کن برای من. بعد دیگر حالا به من...

Scanned with CamScanner

مناظره افتادیم... این‌ها کاری ندارم. گفتم: نجاست یک وضعیت است. وضعیت به این معنا که شما وقتی وارد آزمایشگاه می‌شید، یک آزمایشگاه پر میکروب است. خب اینجا رفتارتان با بیرون آزمایشگاه فرق می‌کند. وقتی عزیزتان - خدای نکرده - مثلا یک بیماری گرفته، دقیقا مثل قبل از بیماری او را در آغوش نمی‌گیرید، به خاطر اینکه می‌گویید آقا وضعیتش الان، وضعیت در حالت بیماری است. خب این یک وضعیت است.وقتی از نجاست صحبت می‌کنیم، یک وضعیت است. تازه نگفته‌اند به حیوانات شما مثلا دست نزنید. گفته‌اند اگر دست خیس یا رطوبتی بود، بعد اینگونه مثلا مثل بیرون ضدعفونی کنید. حالا نحوه شستنش فرق می‌کند.

تفکیک ارزش از وضعیت

گفتم: ما این نگاه که وضعیت حیوانی اینگونه است، غیر از نگاه ارزشی است. ارزش حیوان فرق می‌کند با این وضعیت. ارزش حیوان که شاید عرض کردم موسی کلیم وقتی خدای متعال به او وعده کرد برای بار بعدی که بیاید برای ملاقات و گفتگو با خدای متعال، به او گفت یک حیوان پست‌تر از خودت بردار بیاور. یک موجود پست تر از خودت بیاور. موسی کلیم وقتی داشت برمی‌گشت، در آخرین مرحله دیگر یک سگ را دید. آن سگ هم عبور کرد و او را همراه خودش نیاورد.

خدای متعال امر کرد که موسی گفته شد: یک موجود پست‌تر از خودت بردار بیاور. موسی کلیم گفت: خدایا! من پست‌تر از خودم ندیدم. خدای متعال فرمود: به عزت و جلالم قسم اگر آن سگ را می‌آوردی، از پیامبری خلع می‌شدی.

خب، خدا نمی‌داند موسی کیست؟ یا موسی خودش نمی‌داند موسی کیست؟ نه، هر دو می‌دانند. اما نگاه این است که موسی از خودش هیچی ندارد، هر چه دارد از خدا دارد. آن حیوان هم از خودش هیچی ندارد. موسی به این نظر می‌کند، نه به اینکه پیامبر است، نه به اینکه مثلا دارای فلان مقام است، نه به این ذات نگاه می کند که هر چه دارد از غیر دارد.

خب این هم نگاه ارزشی به حیوان است. دارای چنین ارزشی است. در پیامی که مقام معظم رهبری برای حوزه‌ها هم دادند، اشاره‌ای کردند به حقوق حیوانات. اما این غیر از آن است که شما این حیوان را بخواهید دقیقا جایگاه انسان قرار دهید. یعنی مطالعه کنید و بگویید این مثلا انسان نبود، من حیوان بودم. بله، ممکن است در حالت فیزیولوژی او شباهتی باشد. من به این جهتش کار ندارم. اما شخصیت، آیا اینگونه است؟ می‌شود او را در جایگاه همسر و فرزند و رفیق و این‌ها قرار داد؟

شما بله می‌توانید به حیوان خانگی‌تان محبت هم بکنید. توصیه هم شده، مثلاً غذا هم برای او ببینید و تدارک بکنید و این سر جایش. ولی غیر از همنشینی است. غیر از اینکه او را در جایگاهی غیر از جایگاه خودش قرار بدهید.

خب، آنچه که الان دارد رقم می‌خورد این است: آن هویت گمشده‌ای است که الان

Scanned with CamScanner

دیگر... کلیپ‌اش فکر کنم دوستان دیده‌اند... دیگر افراد خودشان را دیگر زیست حیوانی برای خودشان انتخاب می‌کنند. حتی برخی جاها هویتشان هم عوض می کنند. یعنی می‌روند به اصطلاح خودشان را ثبت می‌کنند: آقا این مثلا گربه است، این مثلا فلان حیوان است. که این شرم‌آور است که انسان تنزل پیدا بکند، جایگاهش عوض بکند.

خب این جایگاه آیا در امر سیاست مورد مطالعه قرار می‌گیرد؟ بله. شما وقتی بخواهید قانون‌گذاری بکنید، وقتی بخواهید تدبیر یک جامعه بکنید، ببینید این جامعه تا کجا و چه حدی را شما امکان دارد که مثلا در قانون یا حتی برای تبلیغات برای این بتوانید در نظر بگیرید. می‌توانید واقعا جامعه را به جایی سوق بدهید از لحاظ سیاست‌های کلان و قانون‌گذاری که آقا مثلا افراد بیایند از آن هویت اصلیشان که انسان است بیایند بگویند آقا ما می‌خواهیم زیست حیوانی داشته باشیم. آیا آزادی تا اینجا هم در حوزه سیاست هست یا نیست؟

بنده به این نکته است که شما هویت انسان را چه اثبات می‌کنید و تحلیل می کنید. خب این می‌خواستم عرض بکنم در گام اول که این هویت انسان در نحوه مدیریت و سیاست کلان مؤثر است. اساسا برخی از نگاه‌ها به اینجا می‌رسید. وقتی این نگاه‌ها از اول هی انسان را گرگ‌نما تعریف کردند، خیلی نباید ما تعجب بکنیم که اگر الان عده‌ای در خیابان قلاده گردنشان می‌اندازند. یا مثلا دیدید دیگر فیلم هاش را... طرف لباس گربه می‌پوشد، فلان حیوان را می‌پوشد، در مثلا قفس خودش را قرار می‌دهد، نحوه خورد و خوراکش هم آنگونه قرار می‌دهد. می‌گوید نه، این چون از اول نگاه تدبیرش کلانش این بود. وقتی نگاه سیاست‌گونه‌اش اینگونه است، خب فضای آموزشیش، فضای آزادی قانون‌گذاری و فضای همه این سمت و سو به این جایی که ما الان هستیم می‌رسد. و این دور از احتمال و به اصطلاح پیش‌بینی هم نبود. منتها خوب فکر نمی‌کردیم. چه بسا بعضی می‌شد پیش‌بینی کنیم. ولی آدم شاید آن موقع فکر نمی‌کرد که دنیا به اینجا هم برسد که الان رسیده.

خب این انسان تا الان آنچه که مورد مطالعه قرار گرفته و دیده شده این است که انسان دارای یک بدنی است، دارای فیزیولوژی است، دارای یک فضای مکانیسم طبیعی است که این مکانیسم طبیعی بدن او... تا نگاه تقریبا غالبی که الان هست این است که او همین است که هست. همین است که شما در آزمایشگاه می‌بینید. اما از اول هم انبیا و اولیا، هم فلاسفه، حتی اهل حکمت و فلسفه، این‌ها همه اشاره کرده بودند به اینکه انسان یک بعد نفس انسانی هم دارد، کنار یک نفس، یک بدن حیوانی. و آن وقت این را هم دلایلی آورده‌اند که دوستان می‌توانند به ادله تجرد نفس مراجعه بکنند که این ادله اثبات می‌کند. ولی می‌خواهم اشاره بکنم به این چیزی که الان شاید در دنیا هست و دوستان هم دارند می‌بینند، همین تجربیات زندگی پس از زندگی. یکی از ادله‌ای که شاید الان چون از لحاظ تجربی بیرون هم...

Scanned with CamScanner

یعنی سالی چند میلیون می‌گویند این تجربه هست در کل دنیا. و این مدل برنامه ای که شما در زندگی پس از زندگی دیدید، قبل از این در فضای به اصطلاح مغرب زمین تولید می‌شد. آنها این برنامه‌ها را ساخته بودند. وقتی دیدند عده زیادی وقتی حالتی برایشان دست می‌دهد، این‌ها خودشان را فارغ از بدن می‌بینند. در بیمارستان طرف از بالا دیده... خب یکی از آن موارد همینه. یعنی تجربه. که این چند میلیون آدم در سال آیا می‌توانند بر هم توافق بکنند به اینکه دروغ بگویند؟ بعد هم دروغ مشابه هم بگویند در زمان‌های مختلف؟ و آنجا یکی از مواردی که بهش گفتم: وقتی بد و بیراه بهتون می‌گن، به جسمتون برمی‌خوره یا به روحتون؟ تا حالا کی بهش بد و بیراه گفتن مثلا بگه به دستم بد و بیراه گفت، دستم درد گرفت؟ که مثلا پام درد گرفت؟ یا فرض کنید که این گوشه‌شونم درد گرفت؟ هیچ‌کی تا حالا همچین ادعایی نکرده. گفت نه. وقتی به آن بد و بیراه می‌گن، خب به جسممون بر نمی خوره، به روحمون بر می‌خوره. گفتم که: خب آن دنیا می‌گن تو روحتون. بله.

تجربه خروج از بدن

اشاره می‌کنند که می‌گویند: آقا ما از بدنمان روی تخت بودیم، از فاصله چند متری به بدن نگاه می‌کردیم. خب این نمی‌شود مگر اینکه یک دوگانگی باشد. حالا دوآلیسم دکارتی را کار ندارم به این معنا، اما یک دوگانگی به ظاهر باشد. یعنی یک حالتی از بودن من هم باشد که دارد به این بدن نظارت می‌کند.

نفس انسانی و هویت انسان

این نفس انسانی که حالا ادله تجرد نفس را باید دوستان مطالعه کنند، یکی‌اش هم بحث این هویت انسان، من بودن انسان است. شما خوب دلایل زیادی اقامه شده:

- سلول‌های بدن عوض می‌شود به مرور زمان
- در فاصله زمان‌های مختلف عوض می‌شود

اما انسان از جوانی به پیری و کهنسالی که می‌رسد، در همه این‌ها به کار می‌برد که من این کار را کردم

در حالی که اگر آن بدن بود، آن بدن که تغییرات زیادی درش رخ داد. حتی اگر خدای نکرده قطع عضوی شود، هیچ‌وقت حس نمی‌کند من نصف شدم.

ثمرات این نگاه در زندگی

این نگاه به اینکه انسان دارای یک بعد دیگری است که آن من اصلیش را تشکیل می‌دهد، نگاهی است که خیلی ثمره دارد در:

- حوزه تدبیر کلان

Scanned with CamScanner

-سیاست
-زندگی

توجه به دو بعد وجودی

همین‌طوری که الان من و شما نشسته‌ایم:
-دنبال این هستیم چه ساعتی استراحت کنیم
-چه غذایی بخوریم که بدن آسیب نبیند
-توانشون و رشدشون افزون باشد
-همه سلامت باشند
در کنار این، اگر بدانم بعد اصلی‌ام و آن هویت اصلی‌ام را آن «من» تشکیل می‌دهد که بعد نفس انسانی‌ام است، آن روح و نفس من است، حداقل این است که در کنار اینکه دنبال این هستم که چه چیزهایی برای بدنم مطلوب است، حداقلش این است که ببینم همپای او چه چیزی برای نفس و روح من مطلوب است.

اهمیت روح بر جسم

چه رسد به اینکه بدانیم اهمیت و اثر آن روح بر زندگی ما بیش از اثر بدنمان است.
دوستان می‌توانند این را اذعان کنند که:
-خیلی وقت‌ها ما حادثه ناگواری برای جسممان اتفاق افتاده
-مثلا دستی به جایی خورده، سوخته
-یا خدای نکرده اتفاقی افتاده
اما با خاطره آن پنج سال کم و زیاد دارم زجر می‌کشم

مثال‌های عینی

آن اتفاق که در یک ثانیه و یک ساعت و فوقش دو روز و چند روز اتفاق افتاد تمام شد، چطور من چند ساله دارم زجر آن را می‌کشم؟ به خاطر آن توجه نفس است.

تأثیر نفس بر جسم

به عکس، من آن استاد معظمی که عرض کردم داشت انسان را همپای برخی موجودات تفسیر می‌کرد، من بهشون گفتم: آقای دکتر شما عاشق شدید یا نه؟ حالا اول حمل بر مزاح و شوخی کردن. گفتم نه جدی دارم می‌گویم. گفتم اگر شما در مرتبه‌ای نسبت به چیزی محبت زیادی داشته باشید، گاهی آدم آسیب جسمانی می‌بیند ولی یک خبر خوش بهش می‌رسد می‌شود انگار یادش رفت. در حالی که آن مشکل فیزیکی هنوز هست. هنوز آن آسیب جسمانی هست، ولی این خبر خوشی که به او دادند، این خبر خوش باعث می‌شود که آن اصلا می‌گوید: من

Scanned with CamScanner

توجه نداشتم.

قدرت نفس انسانی

همه بهش می‌گویند: آقا چی شد؟ تو دردت تموم شد؟ نشد. ولی ظاهراً یا خبری نیست. این مال نسبت به همین است که ما یک نفسی داریم که حتی آن نفس بر مشکلات بدن هم فائق می‌آید، غلبه می‌کند.

تجربیات شخصی

آنجا چه بسا می‌گویم اصلاً توجه نفس به جایی است که بدن هم اگر آسیب ببیند، لذا بهش توجه نمی‌کند یا درد او را تا حدی مثلا فراموش می‌کند. و حالا مراتبی پیشرفته‌تری هست که فکر کنم خیلی از دوستان برایشان اتفاق افتاده:

-مشکلی بوده

-ولی خبر خوشی بهشان رسیده

- که این خبر خوش باعث شده اصلاً آن درد یا خیلی از مسائل جسمی فراموش بشود

- یا اصلا حس نکنند آن درد

نتیجه‌گیری

نشان می‌دهد انسان آن بعد اصلی که دارد، ازش به اصطلاح هم لذت می‌برد هم دارد محیط زیست می‌کند، بعد نفس انسانی و روح انسان است.

خاطره آموزشی

حالا ایام میلاد هم هست. یک موقعی تقریباً از صبح فکر می‌کنم با یک عده زیادی از عزیزان دوره طرح ولایت ما کلاس داشتیم. چند روزی از صبح تا شب، روزی چهار تا کلاس. دیگر خیلی خسته بودم. یکی از روزها دم مغرب بود. یکی عزیز دانشجویی گفت: دیگه حاج آقا دیگه تمام دیگه خسته‌ایم. من یک سوال بپرسم؟ گفتم بفرمایید. گفت: اگر ما می‌خواهیم بریم آن دنیا و بالاخره پاداش و ثواب و عقابی است که خدای متعال در نظر گرفته، وقتی ما آنجا بناست جسم نداشته باشیم، دیگر بهشت و نعمت‌های الهی دیگر به چه درد می‌خورد؟

پاسخ به سوال دانشجو

منم خسته بودم راستش. گفتم که: آقا تا حالا کسی به شما بد و بیراه گفته؟ این عزیزمون خیال کردند من خسته‌ام. گفتند: حاج آقا می‌خواهید فردا بپرسم سوال رو؟ الان وقتش نیست. گفتم: نه من دارم می‌خواهم سوال شما را جواب بدهم. ولی یک سوال دارم: تا حالا کسی بهتون بد و بیراه گفته؟ گفت بله.

Scanned with CamScanner

اثبات وجود روح از طریق تجربیات انسانی

دیگر حالا خلاصه این را هم می توانید ضمیمه کنید جزو ادله اثبات روح. بله، این بد و بیراهی که حالا در کنار آن جمله خوشایندی که می گویند... گاهی وقت بد و بیراه می گویند به جسم بر نمی خورد. خدمت شما عارضم که خوب، این انسان با این خصوصیات، شما می خواهید مدیریتش کنید و نسبتش را شما با امر سیاست بسنجید.

مثال آموزشی برای درک تفاوت موجودات

مثالی که شاید الان این را عرض کنم برای دوستان ملموس تر باشد: شما فرض کنید یک گروهی به شما دادند می خواهید این گروه را آموزش دهید. این گروه می تواند در سنین مختلف و حالات مختلفی باشد:

- اگر بگوینِد به شما بچه زیر دو سال دادیم، ده تا بچه زیر دو ساله، شما به آنها آموزش مثلا یک چیزی را آموزش دهید
- حالا همان آموزش می گویند به بچه پنج ساله بدهید
- همان آموزش می گویند به بچه ۱۰ ساله بدهید

خیلی فرقش می کند

- حالا چه برسد به آن عده موجودی که به شما دادند که آموزش دهید ممکن است مثلا ده تا گربه باشد

تفاوت نظام های آموزشی برای موجودات مختلف

شما فضای آموزشی تان برای:

- آن گربه
- برای آن بچه زیر دو سال
- برای بچه پنج ساله
- تا بچه ۱۰ ساله و ۱۵ ساله

خیلی فرق می کند

تطبیق این مثال با جامعه انسانی

امر اجتماع هم همین گونه است. وقتی شما بخواهید:

- قانون گذاری کنید
- سیستم تعلیم و تربیتتان را آنجا لحاظ کنید و بسنجید

این بسته به این است که شما آن افراد را چه می بینید. می خواهید برایشان برنامه ریزی کنید.

Scanned with CamScanner

تأثیر اخبار بر ذهن انسان‌ها

آیا همین الان، سوال: آیا من و شمایی که از صبح تا شب حالا مشغول بودیم و این خبرهای ناگوار یا خوشایند یا از جنس‌های مختلف، آیا این‌ها ذهنمان را به هم نریختهٍ؟ حالا کسی بخواهد گروه خودش را مدیریت کند، می‌تواند بدون توجه به این اصلا قانون گذاری کند؟

مثال از مدیریت ذهن ورزشکاران

برخیِ مربی‌ها اینطور که حالا خاطرم هست و شنیدم یا بعضی‌شان شاید دیدم:

-مثلا هتلی که می‌رفتند قبل مسابقات

-فرض کنید تیم ملی‌شان یا تیمشان می‌بردند

-می‌گفتند در این دو سه روز نباید این مثلا کانال‌ها یا بیشتر کانال‌ها را...

-می‌گفتند در اتاق باز یکن ما بسته باشد

- یعنی تا این حد

-یا موبایل‌هایشان را می‌گرفتند

-می‌گفتند این‌ها باید یک آرامش خاطر داشته باشند

-خبرها بهشان نرسد که این‌ها در زمان بازی ذهنشان مشغول نباش

مقایسه با مدیریت جامعه

یعنی یک تیم برای مسابقه ۹۰ دقیقه‌ای، مربی‌اش دو سه روز چه بسا کم و زیاد موبایلش و تلویزیون در هتلشان این‌ها را کنترل میِ کند. حالاٍ شما یک جامعه دارید. خب این جامعه را اگر شما بگویید فقط صرفا همان مثلا جسم‌هایی است که راه افتاده‌اند در خیابون‌ها با آن بدن‌ها، این خیلی فرق می‌کند تا اینکه بگویید آقا هر خوراک فکری آمد آمد دیگر ریخت در جامعه، بالاخره یک اتفاقی رقم می خورد.

تأثیر این نگاه بر قانون گذاری

این خیلی در قانون گذاری شما، سیاست‌ورزی شما خیلی نقش اساسی را ایفا می‌کند.

خلاصه و نتیجه گیری

خلاصه عرایضم:

یکیِ از ارکانی که ما در مبادی حوزه سیاست بیشتر باید بهش دقت کنیم (که حالا بعضا جلسه قبل هم شاید اشاره شد) این است که:

-ما انسانی است که برای تو حوزه سیاست کنشگر سیاسی باشد

-اجتماع و سیاست برای اوست

Scanned with CamScanner

- و برای قانون گذاری یا سیاست‌های کلان خودش را ارائه می‌دهد

باید ببینیم که او کیست:

- او صرفا جسم است؟
- او دارای دو بعد است؟

اگر دارای دو بعد است، اقتضای بعد روحی او چیست؟

و قانون گذاری و سیاست‌ورزی او نسبت به او کاملا متفاوت است.

اهمیت هویت انسان در سیاست گذاری

حالا مثال عرض کردم از این جهت که باید به هویت او نگاه کنیم و هویت او هم در مثالی که برای بعضی موجودات زدم:

- نسبت به سیستم ارزشی او
- ارزشی که برای او حاکم است
- و وضعیت او

همه تاثیر گذار است در حوزه سیاست. تعاملش با دیگر موجودات حتی می‌تواند اینجا موضوع مطالعه حوزه سیاسی باشد.

Scanned with CamScanner